۲۰. توحید صدوق (۱۴۰۳/۱۲/۰۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - چهارشنبه، ۰۱ اسفند۱۴۰۳

- پیشگفتار(چکیده)
- نسبت امّ‌الکتاب و لوح محو و اثبات
- انتساب غیر دقیق «تطبیق سبع المثانی به سور حمد» به ابوفاخته
- فقه اللغه کلمه «لوح»

پیش‌گفتار(چکیده)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید شیخ صدوق در سال 1403 (جلسه بیستم):

ادامه شرح حدیث شماره سی

بررسی نسبت بین ام‌الکتاب و لوح محو و اثبات؛

بررسی شئون مختلف ام‌الکتاب؛

سه وجه در تعبیر «و عنده ام الکتاب»؛

پنج مرحله تاصیل در کتاب المعجم الاشتقاقی الموصل.

نسبت ام‌الکتاب و لوح محو و اثبات

شاگرد: آیا محو و اثبات همان کتاب مبین است؟

استاد: در روایت سیام، صفحه هفتاد و شش، در سطر آخر بودیم. فرمودند: «امر بالشفه والا لسان، ولكن كما شاء أن يقول له كن فكان خبرا كما أراد في اللوح»[1].

دو جلسه قبل، صحبت «فی اللوح» متعلق به «اراده» باشد یا نه. شاید انسب همین معنا باشد که «فی اللوح» متعلق به «اراده» باشد. قرار شد بحث لوح و لغت آن را بحث کنیم.

عرض کنم اصل خود لوح محو و اثبات، لوح محفوظ، ام الکتاب بحث‌های مهمی است. خیلی در آیات و روایات و شاکله معارف الهی و دینی نقش مهمی دارند. مرحوم صدوق در اعتقاد الامامیه، اصلاً وحی را به همین لوح بر می‌گردانند؛ طبق یک روایتی که لوحی جلوی صورت حضرت اسرافیل علیه‌السلام است، وقتی خداوند متعال اراده وحی دارد، لوحی به جبین حضرت اسرافیل می‌خورد. از آنجا ظاهر می‌شود و ایشان وحی را به میکائیل القاء می‌کنند و میکائیل هم به حضرت جبرائیل علیه‌السلام القاء می‌کند و ایشان هم برای انبیاء می‌آورد.

مثلاً این لوح پشتوانه اصلی است. در بسیاری از روایات بود که اگر یک آیه در کتاب خدا نبود، ما همه چیز را تا روز قیامت می‌گفتم. یک عبارتی هم در دعای تهذیب شیخ الطائفه هست که مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار فرموده‌اند: این روایت اشعار یا دلالت دارد که ام الکتاب همان لوح محو و اثبات است. دلالت دعا تقریباً واضح است؛ «إن كان عندك في أم الكتاب أني شقي أو محروم أو مقتر علي رزقي فامح من أم الكتاب شقائي»[2]؛ خدایا اگر من را در ام الکتاب جزء اشقیاء نوشتی، شقاوت من را از ام الکتاب محو بفرما. علامه مجلسی فرموده‌اند: «يظهر منه أن أم الكتاب في الآية عبارة عن لوح المحو و الإثبات».

شاگرد: در یکی از دعاهای ماه رمضان هست.

استاد: آن برای دعای شب قدر است: «وَإِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَامْحُنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَاكْتُبْنِي مِنَ السُّعَدَاءِ»[3].

شاگرد۲: در دعای طلوع آفتاب هم هست: «وَإِنْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ شَقِيّاً فَامْحُ عَنِّي شَقَاوَتِي وَاكْتُبْنِي سَعِيداً فَإِنَّكَ تَمْحُو مَا تَشَاءُ وَتُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»[4].

استاد: بله؛ این هم خوب است. نظیر دعای تهذیب است. علامه فرموده‌اند: ام الکتاب، کتاب محو و اثبات است. آیا این جور است؟؛ روایت می‌گوید ام الکتاب، کتاب محو و اثبات است؟؛ صریح نیست. از آن استیناس می‌شود و دلالة ما دارد. بله جهت نفی آن خوب است. یعنی از این روایت

می‌فهمیم که ام‌الکتاب، کتاب لوح محفوظی که به‌هیچوجه متغیر نمی‌شود، نیست. دلالت نفی آن خوب است که ام الکتاب لوح محفوظ نهائی نیست. اما اینکه ام‌الکتاب همان لوح محو و اثبات است، معلوم نیست. باید این را با روایات دیگری که در تفسیر عیاشی هست، جمع کنیم. خیلی جالب است. برای مقدمه روایت عیاشی این سؤال ساده را به ذهن بیاوریم. وقتی کسی این دعا را میخواند که خدایا! اگر من در ام الکتاب شقی نوشته شدم، محو کن و من را سعید بنویس. سؤال؛ همین لحظه‌ای که او دعا میخواند، این دعا خواندن او در ام‌الکتاب هست یا نیست؟؛ اگر همه چیز در ام الکتاب است، پس این دعا خواندن او هم در ام‌الکتاب است. در تفسیر عیاشی همین را دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: آن دعاهایی که ری به القضاء، در صحنه عالم نوشته شده است. دعائی است که قضاء را برمیگرداند؛ «و ذلك الدعاء مكتوب عليه». لذا حضرت علیه السلام فرمودند: «حتى إذا صار إلى أم الكتاب لم يغن الدعاء فيه شيئا»[5]؛ دیگر ممکن نیست برگردد.

شاگرد: یک عبارت هم در مرآة العقول هست: «إن كنت كتبتني شقيا فامح من أم الكتاب شقائي»[6].

استاد: در کافی است یا علامه از جای دیگری نقل کرده‌اند؟

شاگرد: در خود شرح مرآة آورده‌اند.

شاگرد۲: از تهذیب آورده‌اند.

استاد: بسیار خب. اینها مضامین خوبی است. دلالت آنها در جهت نفی که خیلی واضح است. یعنی ام‌الکتاب آن لایتغیر نهائی نیست. اما اینکه ام‌الکتاب محو و اثبات است، دلالت ندارد. اتفاقا روایت عیاشی اشاره به برعکس بودن آن دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: «حتى اذا صار الى ام‌الكتاب»؛ یعنی وقتی امر به ام‌الکتاب رسید، دیگر تمام است. «حتى اذا صار الى ام الكتاب» یعنی آن ام‌الکتابی که این دعا هم در آن ملحوظ شده است.

لذا من میخواهم عرض کنم؛ ام‌ّ اصل و اساس و مجموع جمیع است. بنابراین لوح محو و اثبات شأنی از شئونات آن است. کما اینکه آن دعائی که همین ام‌الکتاب را در شأن لوح محو و اثبات میتواند تغییر بدهد، خود آن شأن دوباره جزء ام‌الکتاب است. ام‌الکتاب آن رق منشور است. بستر جمیع هم اینها است. پس منافاتی ندارد که ما دعا کنیم از ام‌الکتاب که همه چیز در آن هست، من را محو کن، با اینکه این دعای من هم در آن باشد و سبب محو مقدراتی میشود که لولا دعائی لنزل. اگر دعای من نبود، نازل میشد. پس صرف اینکه بگوییم لوح محو و اثبات است، خیر. بخشی از ام‌الکتاب محو و اثبات است. بخشی از آن لوح محفوظ است. آن، جامع همه اینها است.

شئون مختلف ام‌ّالکتاب و محو شقاوت از آن به وسیله دعا

شاگرد: چطور با دعا تنافی نداشت؟ در دعا داریم، میگوییم: محو کن.

استاد: بله؛ میگوییم از ام‌ّالکتاب محو کن. ریخت ام‌ّالکتاب ریخت وسعت است. وقتی ام‌ّاست، یعنی این دعای من در ام‌ّاست، آن مقدرات هم در ام‌ّاست. من به‌عنوان بخشی و شأنی از ام‌ّ، دعا میکنم که از ام‌ّ محو بشود. مانعی ندارد. مثل خیلی از چیزهایی که در بستر تکوین هست. شما با این شأنی از یک چیز، شأن دیگر را دفع میکنید. مثلاً کسی که میگوید من در اخلاق در شدت مراقبه برای تهذیب نفس هستم. تهذیب نفس به چه معنا است؟ یعنی یک چیزی که از من نیست را

می‌خواهم، برادرم؟! ای یک چیزی که هست را می‌خواهم، برادرم؟ برادرنده چه کسی است؟ برداشته شده چه کسی است؟ تهذیب نفس می‌کند. مهذب که دارد سلوک می‌کند، دارد مراقبه می‌کند، دارد به وسیله شأنی از نفس، شأن دیگری را مدیریت می‌کند، برطرف می‌کند، بر می‌دارد. منافاتی ندارد. مهم درک این جامعیت ام‌الکتاب است.

شاگرد۲: در همین‌جا خودش علامت این نیست که یک بستر عمیق‌تری در آنجا در کار است؟ یعنی وقتی دارد از این محو می‌شود، این محو شدن در کجا رخ می‌دهد؟؛ در یک بستر عمیق‌تری دارد محو می‌شود. از ام‌الکتاب محو شد، یعنی الآن در ام‌الکتاب نیست. این نیستی در یک بستر دیگری است.

استاد: در موطنی که در ام‌الکتاب ظهور کرده بود، آن موطن در باطن رفت. الآن دیگر آن موطن نمی‌تواند تسبیب کند برای سائر شرائط و شئونات آتیه ام‌الکتاب.

شاگرد۲: یعنی شما محو شدن را یک جور باطن رفتن می‌دانید، نه محو شدن و نابود شدن.

استاد: بله و الاّ اصل ثبوت فی موطنه که محو نمی‌شود. عبارات قشنگی دارند. می‌گویند مثلا اگر یک واقعه‌ای لحظه ساعت ده روز جمع رخ داده است، بعد از رخ دادنش، دیگر نمی‌توانید آن لحظه را برادری. به یک معنا ضرورت ازلیه پیدا می‌کند؛ ازلیه به‌معنای ابدی. نکته لطیفی است. آ مانعی ندارد. اما اینکه آثارش و تسبیبش برداشته بشود، هست. در لوح ام‌الکتاب چیزهایی هست که اگر محو نشود، در حالت ظهورش بر آنها آثاری مترتب می‌شود. من می‌گویم: خدایا آن مبادی را محو کن و آن آثاری که بعداً بر آن مترتب می‌شود، بر من مترتب نشود. به نفس دعای من دارد آنها را در فعالیت و تسبیب در آثار از بین می‌برد.

سه وجه در «وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ»

شاگرد: خود سیاق آیه و فرمایش حضرت امیر علیه السلام این را به ذهن می رساند که اصالً خود محو و اثبات در ام‌الکتاب است: «يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ»[7]

معنای نخست: بسط ید خداوند متعال

استاد: از «عنده» دو-سه وجه به ذهن می‌آید. یکی همان فرض محسوسش است؛ «عنده ام‌الکتاب» یعنی آن ام‌الکتابی که لوح محو و اثبات و همه چیز در آن هست، نزد خدا است. راه دور نیست، غائب نیست، دست خدا بسته نیست. ام‌الکتابی که همه چیز در آن است، نزد خدا است. هذا اللوّح بین ید اللّه؛ یمحوه و یثبت؛ یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء. این معنای عندیت برای دفع ید اللّه مغلوله است. برای دفع بُعد قدرت الهی از تصرف است. «عنده ام‌الکتاب»؛ کتاب نزد خودش است. هر کار بخواهد می‌کند. این معنای عرفی خیلی ساده است.

معنای دوم: ثبات

یک عندیت هم هست که اشاره به ثبات ام‌الکتاب دارد. «عنده ام‌الکتاب» یعنی آنچه نزد خدا است از تغیر، از جریان، سیلان، از محو و اثبات، محفوظ است. این معنای «عنده» یک معنایی است که تفاوت می‌کند. «وَقَالُوٓاْ أَءِذَا ضَلَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ أَءِنَّا لَفِي خَلۡقٖ جَدِيدِۭ»[8] خاک می‌شویم و تمام! آیه می‌فرماید: «قَدۡ عَلِمۡنَا مَا تَنقُصُ ٱلۡأَرۡضُ مِنۡهُمۡۖ وَعِندَنَا كِتَٰبٌ حَفِيظُۢ»[9] ما می‌دانیم که خاک است؛ آن را که

«قد علمنا ما تنقص الارض منهم»؛ هیچ چیزی از بدن برای ما مخفی نیست. اما درعین‌حال از کل عالم و حیات دنیا، یک کتابی که برای او است، نزد ما است. چون «عندنا» است، «ضللنا» معنا ندارد. آن کتاب حفیظ چرا حفیظ است؟؛ چون «عندنا» است. تناسب حکم و موضوع می‌گوید چون «عندنا» است، خاک نمی‌شود. ولو آن بدنش خاک شد، آن هم بعداً با تمام ذراتش بر می‌گردد. «بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ»[10]؛ در موارد خاصی کلمه «عند اللّه» و «عند ربهم» به‌معنای ثبات به کار رفته است. یعنی جایی که محکم است. حالت تذلذل، تذبذب و محو شدن در آن نیست. «وَإِنَّهُۥ فِيٓ أُمِّ ٱلۡكِتَٰبِ لَدَيۡنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ»[11]؛ یک مرتبه‌ای از قرآن کریم است که «فی امّ‌الکتاب» است. آن حرف ابوفاخته هم بود که «امّ‌الکتاب فواتح السور». من ذهنم مشغول بود، به این بحث‌های اینجا خیلی مربوط می‌شود.

آنچه که سهم من طلبه است، مطرح کردن اینها است. تأمل و تدبر و جلو بردنش برعهده اهل شریفه خود شما است که باز روی همینها و سایر آیات و روایات تأمل کنید. آن عبارت تفسیری عیاشی را پیدا کردید؟

شاگرد: بله. این طور است:

> **«عن عمار بن موسى عن أبي عبد الله عليه السلام سئل عن قول اللّه: «يَمْحُوا اللّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» قال: إن ذلك الكتاب- كتاب يمحو اللّه فيه ما يشاء و يثبت، فمن ذلك الذي يرد الدعاء القضاء، و ذلك الدعاء مكتوب عليه: الذي يرد به القضاء حتى إذا صار إلى أم الكتاب- لم يغن الدعاء فيه شيئا»[12].**

ببینید! این روایت باید با آن روایت دعا، جمع بشود. یعنی امّ‌الکتاب یک شأنی دارد، یک مرتبه نهائی دارد که «اذا صار الی ام الکتاب لم یغن الدعاء فیه شیئا» و لذا تصریح بود که آن دعا در ام الکتاب بود؛ «و ذلك الدعاء مكتوب عليه». یعنی خود حال دعا کردن او هم مکتوب است و روی آن هم نوشته شده است که این دعائی است که این قدر کار از آن می‌آید؛ دستگاه را به هم می‌زند. این حاصل چیزهایی بود که به ذهن من می‌آید.

خود امّ که فواتح السور باشد – حرف ابوفاخته - در اینجا خیلی کارساز است. همه چیزهای دیگر از فواتح السور مستخرج است. «منها یستخرج القرآن». روایت نبود. منسوب به ابوفاخته بود. اما سعید بن علاقه از شاگردان خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. بعید به ذهن می‌آید که این مطلب بسیار بالا و عالی را خودش بگوید. ای صریحاً از امام علیه السلام شنیده است ای از مجموع تعلیمات حضرت علیه السلام برایش واضح بوده است که امام علیه‌السلام این مطلب عالی معرفتی را به او القاء کرده بودند که «ام الکتاب فواتح السور منها یستخرج القرآن؛ الم منها یستخرج سورة البقرة». بنابراین اگر امّ‌الکتاب فواتح السور باشد، معلوم می‌شود که ریخت ام الکتاب ریخت پس و پیش شدن است. چون حروف و فواتح السور طوری هستند که می‌توانند جای خودشان را عوض کنند. در فواتح السور انعطاف است؛ از حیثی که آن حروف اصلی هستند. حروف اصلیه می‌توانند با تراکیب خودشان، با تقدیم و تأخیر خودشان، کلمات جدیدهای را پدید بیاورند. این مطلب مهمی است. امّ‌الکتاب بودن فواتح، با این جامعیتی که الآن عرض کردم، قابل جمع است. اگر این دعا را بکند، خود این دعا و تحقیقش و موطنش، مستخرج از امّ‌الکتاب است. ایشان هم که فرمودند: «بستری دارد»، مطلب خوب و دقیقی است. یعنی امّ‌الکتاب، به این است که یک ریشه دارد. محو و اثبات و بقاء و قضاء یک جلوه و لایه رویی امّ‌الکتاب است. لایه زیرین الکتاب رمز جامعیت آن است. هر چه شما فرض بگیرید، در امّ‌الکتاب هست.

شاگرد: یک معنای دیگری هم می‌خواستید برای «عندهٔ» بفرمایید.

معنای سوم: مبدائیت خداوند متعال بر نظام اسباب و بداء

استاد: «عندهٔ» یکی به‌معنای این شد که دستش کوتاه نیست. یکی به‌معنای ثبات است. سوم هم «عندهٔ امّ‌الکتاب» نه به‌معنای نفی عجز الهی است و نه به‌معنای ثبات محض است؛ بلکه پیش او امّ‌الکتاب است یعنی مجموعه بین «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ»[13] و «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِثْلَ الْبَدَاءِ»[14]. یعنی یک پیچ و مهره، یک همبافته‌ای از نظم عالم، تسبیب اسباب توسط خدای متعال و درعین‌حال بداء. اینجا نمی‌خواهد، بگوید چون این نزدش هست، پس عاجز نیست. اولی فرق داشت. بلکه دارد یک مطلب معارفی را بیان می‌کند. «عندهٔ امّ‌الکتاب»؛ امّ الکتاب نزد او است. خب چیست؟؛ ثابت است؟؛ قابل محو و اثبات است؟؛ پاسخ این است: هیچ‌کدام. ورای این‌ها است. چرا؟؛ چون «عندهٔ» است. ضمیر «ه» مبدأ مطلق و قادری است که هم او نظم را می‌دهد و هم به هم زدن نظم را قادر است. هم بداء به دست او است و هم اسباب به دست او است.

شاید قبلاً عرض کردم؛ آن استاد، در درس اخلاقشان که در حسینیه ارگ بود، زیاد این شعر را می‌خواندند: «از سبب سازیش اندر حیرتم»؛ وقتی خداوند متعال، می‌خواهد اسباب را جور کند...! از آن طرف هم وقتی هم اسباب فراهم است، او نمی‌خواهد؛ «يٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرٰهِيمَ»[15]. همه چیز را فراهم کرده بودند اما «بردا و سلاما علی ابراهیم». «از سبب سازیش اندر حیرتم»؛ واقعا حیرت دارد. اما از این طرف «وز سبب سوزیش سوفسطائیام». این جور است. یعنی جمع بین آن نظم با بداء. «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ»[16]. اینها مطالبی است که هم عرف آنها را با حالات وجدانی‌ای که دارند خوب درک می‌کند و همچنین وقتی کلاس‌های معقول و حکمت هر کجا در سر رساندن اینها گیر کرده باشند، این مفاهیم روشن معرفتی دست آنها را می‌گیرد و از یک باتلاقی که در فضای کلاسی ممکن است گرفتار شده باشند، در می‌آورد. می‌گوید حرف این است، اگر شما در جای دیگر نتوانستید درست کنید، ما حرف را زدیم. برای درست کردنش صبر کنید با هم مباحثه کنید تا سر برسد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحيد، ج 1، ص 76.

[2]. مجلسي، ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، ج 5، ص 38.

[3]. اعمال شب بیست و سوم ماه مبارک.

[4] مفاتیح الجنان.

[5]. عياشي، تفسير العيّاشي، ج 2، ص 220.

[6]. علامه مجلسی،مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج 2، ص 170.

[7]. الرعد، آیۀ 39.

[8]. السجدۀ، آیۀ 10.

[9]. ق، آیۀ 4.

[10]. آل عمران، آیۀ 169.

[11]. الزخرف، آیۀ 4.

[12]. عیاشی، تفسیر العیاّشي،ج 2، ص 220.

[13]. شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳.

[14]. همان، ص 146.

[15]. الانبیاء، آیۀ 69.

[16]. المائدة، آیۀ 64.

انتساب غیر دقیق «تطبیق سبع المثانی به سوره حمد» به ابوفاخته

شاگرد: به سوره فاتحه هم، ام‌الکتاب گفته شده است.

استاد: بله. چرا؟؛ وجوهی دارد. یکی از وجوهش این است که فرموده‌اند: کل قرآن کریم در سوره مبارکه حمد خلاصه شده است. لذا ام‌می‌شود. یعنی اگر می‌خواهی کل قرآن را ببینی، سراغ حمد بروی. این ام‌الست. در خودش تمام قرآن کریم را جمع کرده است. بعد هم فرموده‌اند: کل سوره مبارکه حمد هم در بسم الله‌ست. کل بسم الله هم در باء آن است و دنبال روایت که همه شنیده‌ای.

شاگرد۲: اینکه حضرت امیر علیه‌السلام هم فرمودند: «عندی ام‌الکتاب» شاید منظور همین باشد.

استاد: البته در ام‌الکتاب یک مسامحه‌ای شده بود. تذکرش را تکرار می‌کنم، خوب است. اینکه ام‌الکتاب به‌معنای سوره مبارکه فاتحه هست، اصالً خود سوره مبارکه را می‌گوییم الفاتحه. تسمیه به‌خاطر فاتحه مصحف بودن است، درست است. ولی نکته این است که به سعید بن علاقه ابوفاخته که گفت «ام‌الکتاب فواتح السور»، همین را به او نسبت داده‌اند، در جای دیگر به خاطر آیه «وَلَقَدْ ءَاتَيْنَٰكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ»[1] ابوفاخته نسبت داده‌اند: «السبع المثانی ام‌الکتاب». این ام‌الکتاب گفته‌اند: خب یعنی سوره مبارکه حمد و حال آن که در مبانی خود سعید بن علاقه اگر معنا کنید، او می‌گوید: «السبع المثانی ام‌الکتاب»، باید ببینیم ابوفاخته ام‌الکتاب را به سوره مبارکه حمد می‌گفته ای یک جای دیگر از او نقل کرده‌ای که او گفته «ام‌الکتاب فواتح السور». لذا این احتمال هست که اسناد اینکه سبع المثانی سوره حمد باشد به ابوفاخته خیلی دقیق نباشد. به این خاطر که وقتی او می‌گوید ام‌الکتاب، یک جای دیگر گفته است که منظور من از ام‌الکتاب چیست. منظور من از ام‌الکتاب فواتح السور است. البته با بحث‌های دیگر منافاتی ندارد. راجع به سوره مبارکه حمد، روایات عجایب است. حضرت علیه‌السلام فرمودند: «انّ‌اسم الله الاعظم مقطع فی ام‌الکتاب». در سوره مبارکه حمد، اسم اعظم خداوند متعال مقطع شده است. تقطیع شده که همه کسی به آن دست پیدا نکنند. خود سوره مبارکه حمد مقطع چه بسا کاملاً مربوط به حرف ابوفاخته بشود. ولی علوم اینها نزد اهل البیت علیهم السلام است. از چیزهایی است که خدا قرار داده است تا به تعبیر امام کاظم علیه‌السلام، معلوم باشد تفاوت حجت با محجوج چیست. حضرت علیه السلام داشتند با یک خراسانی، با لهجه خراسانی فارسی صحبت می‌کردند، راوی می‌گوید گفتم آقا شما خراسانی بلد هستید؟!؛ فرمودند: اگر من بلد نباشم، «وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجَّةِ وَالْمَحْجُوجِ فَرْقٌ»[2]. ما همه محجوج هستیم، حجت باید طوری باشد که حجت باشد. حجت باید به این صورت باشد. اگر ما هم همه اینها را بدانیم که فواتح السور چیست، فرق بین حجة و لاحجة چیست؟! خداوند گذاشته تا معلوم باشد. باید برویم و مراجعه کنیم. برخی می‌گویند: «الم» سرّ بین الله و بین رسوله است، خب، اگر سرّ بین خدا و

رسولش بوده است، به ما چه کار دارد که در مصحف بیایی و به مردم ابلاغ بشود. معلوم می‌شود سر و نجوای بین رسول اللّه و موالی نبوده است. بلکه منظور این بود که در دست ما بیایی. اما به‌صورتی است که بفهمیم اگر می‌خواهیم از کتاب خدا سر دربیاوریم باید سراغ کسی برویم که خداوند علم را به او داده است. اگر فرار کردی خودتان و امتتان را به هلاکت رساندهایی.

شاگرد: این مباحثی که فرمودید، ارتباطی با «الدعاء مخ العبادة» دارد؟ یعنی این قدر کار از دست دعا بر می‌آید که قضا را عوض کند؟

استاد: عبادت یک نحو بندگی و تذلل در پیشگاه خدا است. تذلل در پیشگاه مبدأ متعال، مخ العبادة است. آن جوهر اصلی تذلل است که شما عالم را یک نظم ساده «ید اللّه مغلولة» نمی‌بینید. خدا را فعّال ما یشاء می‌بینید. پس تذلل می‌کنید. یعنی می‌گویید خدایا تو فعال مایشاء هستی. گفته‌ای اگر بخواهید جواب بدهی، کار تمام است. پس بالاترین درجه تذلل در پیشگاه قادر متعال این است که به‌هیچوجه دست او را بسته نبینیم. دعا به این معنا است. دعا یعنی به بنده‌اش اجازه داده که از او بخواهد. در دعای افتتاح دارد: «حلقة بلاء قد فككتها». حلقه می‌آید و محاصره می‌کند و به‌هیچوجه نمی‌توانیم بازش کنیم. اما در این دعا می‌فرماید «حلقة بلاء»؛ بلاء چنان من را گرفته بود که یک منفذ خروج برای من نگذاشته است. اما «قد فككتها»؛ تو می‌توانی آن را باز کنی.

تطبیق «ام الکتاب» به امیرالمؤمنین علیه السلام

شاگرد۲: در «امّ‌الکتاب لدینا»، وجه ثبات را می‌فرمایند؟

استاد: احتمال دارد. چون با تأکید «لدینا» آن صبغه و شأن ثبوتش را می‌گوید. البته تناسب حکم و موضوع «لعلی حکیم» را باید ببینیم. «حکیم» برای مقصود خیلی خوب است. چون «حکیم» یعنی از استحکام و ثبات برخوردار است. «علیّ» هم که علو است. لذا اگر این جور باشد، قرآن کریم مرتبه‌ای ثابت دارد و مرتبه‌ای دارد که «يجري كما يجري الليل و النهار و كما يجري الشمس و القمر»[3]. در تفسیر عیاشی هست. این غیر از آن است. آنجا در این مرتبه، «یجری» نیست، «لدینا لعلی حکیم». مرتبه‌ای است که «وإن من شيء إلا عندنا خزائنه»[4].

شاگرد: محکمات هم در آیه «منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات»[5]، به همین اشاره دارد؟

استاد: اگر در دلالت زبانی بگویی‌م، به‌معنای بالا بالا نیست. یعنی صریح و روشن است. قابل اختلاف نیست. اگر در مقامات دیگر بگویی‌م، درست است. یکی از آنها همین حرف ابوفاخته می‌شود؛ «فواتح السور..». «الر كتاب أحكمت آياته»؛ این از احکام برخوردار است، چون بسیط است «کل بسیط فهو محکم». چرا؟؛ آن بساطت در نفس الامر... و لذا هر چه که از بساطت است، این احکام را دارد.

شاگرد۲: آنجا که «لعلی حکیم» را به حضرت علی علیه السلام تطبیق می‌کنند، امّ‌الکتاب بودنش چطور می‌شود؟ «یا بْنَ مَنْ هُوَ فی أُمِّ الْکِتابِ لَدَی اللّهِ عَلِیٌّ حَکیمٌ».

استاد: ببینید اینجا چند وجه است. ایشان می‌فرمایند: «لعلیّ» به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تطبیق شده است. «و انّه فی امّ‌الکتاب لدینا لعلیّ». این حالت تاویلی دارد. در اینجا ممکن است

چند وجه به ذهن بیاید. یکی از آن‌ها همین است که الآن دیگر «لعلی» خبر توصیفی نیست. بلکه او اوست عینی وه وه است. عینی قرآن کریم زند ام در ام‌الکتاب همان علی است. نمی‌خواهد ام الکتاب را توصیف کند و نمی‌خواهد کتاب راهم توصیف کند. مثل اینکه می‌گوییم مصنف کتاب شریف المیزان، جناب علامه سید محمد حسین طباطبایی است. در اینجا هم «انّه»؛ قرآنی که شما با آن آشنا هستید، وقتی به آنجا بروید، «فی ام‌الکتاب لدینا، لعلی». این کتاب با او وه وه‌یت دارد.

شاگرد: ام‌الکتاب با این معنا، لوح محفوظ می‌شود؟

استاد: در این سیاق بیان نه. ام‌الکتاب نه عینی لوح محفوظ. عینی اگر آن را بالا ببری. ام الکتاب مرتبه راقیه آن است. شما در اینجا ظاهراً بین قرآن و امیرالمؤمنین علیه السلام جدایی می‌بینید. می‌گویید این قرآن و آن هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. اما اگر به «لدینا فی ام الکتاب» بروید، عینی این دو را بالا ببری، در مرتبه راقیه، وه وه است. حال این محفوظ است یا نه، با آن کار نداریم.

شاگرد۲: استغفار، گناه را از لوح محفوظ پاک می‌کند؟

استاد: «مُبَدِّلُ السَّیِّئاتِ بِالحَسَناتِ» می‌شود، محو هم می‌شود و مراتب محو. اقتضای خود استغفار این است: «العجب ممن يقنط و معه المِمحاة»[6]. خیلی واژه قشنگی است. حضرت علیه السلام فرمودند: تعجب می‌کنم از کسی که ناامید است، درحالی‌که ممحاة دارد. «قيل له: و ما المِمحاة قال: الاستغفار». استغفار پاککن است. وقتی غلط می‌نویسی پاک می‌کنی، استغفار هم این حالت را دارد. یک تعبیری دیگری هم دارد: «التّائبُ من الذّنبِ كَمَنْ لا ذَنْبَ لَهُ»[7]. یعنی تا این اندازه محو پر رنگ نشان داده‌اند. ولی خب، در این فضاها که شما فرمایش می‌فرمایید، ده‌ها نکته و بلکه بیشتر هست. همه این‌ها را با تأمل می‌توانید جمع بفرمایید.

---

[1]. الحجر، آیه ۸۷.

[2]. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳۶.

[3]. عیاشي، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۳.

[4]. الحجر، آیه ۲۱.

[5]. آل عمران، آیه ۷.

[6]. شیخ طوسی، الامالي، النص، ص ۸۸.

[7]. متقي هندي، کنز العمال، ص ۱۰۱۷۴.

فقه اللغه کلمه «لوح»

خب، حالا راجع به کلمه «لوح» [بحث می‌کنیم]؛ لغت آن، لغت مهم و جالبی است. در التحقیق، [مطالبی را] از چند کتاب آورده است. مثلاً در مقایسی اللغة فرموده‌اند: «اصل صحیح معظمه مقاربة باب لمعان»؛ نور دادن، «لاح الشیء یلوح اذا لمح و لمع».

شاگرد: نورانی یا نور دادن؟

استاد: در نه‌جالبالغه هست؛ از فقرات خیلی عالی است. فقط هم در نه‌جالبالغه است و خالص!

سید فرمودند: «و من کلام له علیه السلام فی وصف السالک الطریق إلی اللّه سبحانه»[1].
حضرت علیه السلام فرمودند: «قَدْ أَخَذَا عَقْلُهُ وَ أَمَاتَ نَفْسُهُ حَتَّی دَقَّ جَلِیلُهُ وَ لَطُفَ غَلِیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ کَثِیرُ الْبَرْقِ فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِیقَ وَ سَلَکَ بِهِ السَّبِیلَ». الآن این «لامع» یعنی فقط خودش نورانی است؟! یا خیر، «لامع» یعنی برای او نور می‌دهد؟

شاگرد: «برقٌ لامع» هم داریم.

استاد: «فبرق له لامع کثیر». درست است که وقتی یک چیزی نور می‌دهد، خودش هم نورانی است. اما در لمعان، آن تابش و نور دادن به گمانم باشد. حالا مقایسی این جور فرموده‌اند.

شاگرد: «لمع، اضاءة الشیء بسرعة».

استاد: یعنی نور بدهد به سرعت. با فرمایش آقا هم منافاتی ندارد. یعنی خودش نورانی بشود.

صاحب التحقیق بعد از مطالبی که فرمودند، می‌فرمایند: «التحقیق أنّ الأصل الواحد فی المادّة: وه ودّ فی تصفّح»[2]؛ می‌گویند در «لاح» از آن معانی ترکیبی‌هایی هست که هم ظهور در آن خوابیده است ...؛ «لاح ای ظهر»، نه «لمع». «لمع» از مصادیق ظهور است. لذا ابن فارس، به مصداق جزئی معنا کرده‌اند. «لاح ای ظهر». یکی از مصادیق «ظهر»، «لمع» است. لذا ایشان تعبیری به «ودّ»، نه صرف «لمع». «فی تصفح»؛ صفحه و عرض عریضی می‌خواهد. در معنای لوح، عریض بودن خوابیده است، ظهور هم خوابیده است. این فرمایش ایشان است که مفصل بحث کرده‌اند.

پنج مرحله تا صیل در کتاب المعجم الاشتقاقی الموصل

جناب حسن جبل، در کتاب المعجم الاشتقاقی الموصل، «لاح» را به‌صورت «لوح» بیان می‌کند. با مبادیای که خود ایشان دارد. چند بار دیگر هم عرض کرده‌ام. امروز هم نگاه کردم. یک توضیحات بیشتری هم عرض کنم. ان شاء اللّه شما مفصلتر ببینید. ایشان یک مقدمه‌ای بر کتابش دارد. می‌گوید: «بین ید ی هذا المعجم». «المعجم الاشتقاقی الموصل»؛ یعنی معجمی که ریشه‌یابی می‌کند. ایشان می‌گویند: «من در کتابم پنج مرحله تا صیل آورده‌ام». من صفحاتش را می‌گویم. در این مقدمه، صفحه سیزدهم ایشان می‌گوید: «وهذا المعنی المحوري هو أهم مستویات التأصیل هنا»؛ می‌گوید اولین و مهمترین ریشه‌یابی در الاشتقاقی الموصل، المعنی المحوری است. اگر شما

معجم ایشان را دیده باشید. هر مادهای را که میآورد، مثلاً کلمه «لوح» را که میآورد، میگوید: «المعنی المحوری». هر مادۀ ثلاثی که در سائر کتب لغت مثل لسان العرب و ... میبینید، ایشا برای هر مادۀ ثلاثی لغوی ای مضاعف، المعنی المحوری میآورند. یعنی همان کاری که مقایسس میخواهد انجام بدهد، التحقیق میخواهد انجام بدهد. سعی میکند برای کل اینها یک معنا پیدا بکند و اسم آن را معنای محوری میگذارد.

شاگرد: یعنی مشترکات لفظیه بین معانی مختلف.

استاد: بله؛ بین معانی مختلف یکی را پیدا کنیم. این تاصیل در رتبۀ اول است.

تاصیل دوم را در صفحۀ نوزدهم میفرمایند: عبارت ایشان این است: «وهذا مستوی آخر م التأصیل»؛ سطح دوم ریشهیابی است. سطح دوم ریشهیابی این است: میگوید وقتی آن معنای محوری را بیان کردیم، حال خیلی وقتها، در موارد استعمالات نیست. سعی میکنیم هر جایی که خلاف این به ذهن میآید، اینها را با یک توضیحاتی به آن معنای محوری برگردانیم. این هم تاصیل دوم است.

تاصیل سوم در صفحۀ بیستویک است. «والفصل المعجمي هذا مستوی بالغ الأهمیة م مستویات التأصیل للألفاظ والمعاني في هذا المعجم و وه ثالثها»؛ یعنی سومین سطح ریشه-یابی در این معجم ما، در الفصل المعجمی است. نه المعنی المحوری. الفصل المعجمی چیست؟؛ ایشان میگوید در کلماتی که میبینید، سه حرف را کنار بگذارید؛ الف و واو و یاء را کنار بگذارید. این سه که کنار رفت، در بقیۀ کلمات عرب، آن دو حرف اولش میزان است. الفصل المعجمی یعنی آنچه که درمعجم ما مدخل قرار میگیرد. بعد توضیح میدهند که الفصل المعجمی، اهمیت دارد. دو حرف اول، یثلّث؛ یعنی همیشه دو حرف اول را در نظر بگیرید، بعد معنا را به دست میآورید، معنای محوری را میفهمید، بعد «یثلّث». یعنی با سایر حروفی که این دو حرف را تثلیث میکنند و به سه-گانه بر میگردانند، این مستوی الثالث است.

تاصیل چهارم، در صفحۀ بیست و سوم است. ایشان میگوید: «کل ذلك یثبت أنّ لکل حر أفبائي معنی مستقلاً»؛ این مرحله ریشهیابی-چهارم، خیلی خوب است. یعنی از مسیر معنای محوری، از مسیر ارتباط معنای محوری به استعمالات، از مسیر فصل المعجمی که دو حرف اول را سومی کامل میکند، چهارم هم این است که «لکل حرف معنی مستقل»؛ هر حرفی برای خودش یک معنایی دارد و نقش ایفاء میکند. این هم سطح چهارم است. بهدستآوردن معنای واحد مهم است.

پنجمی دیگر هنگامۀ کار است. میگویند حال که فهمیدیم هر حرفی یک معنایی دارد، دقیقاً ای معانی و نظم، با صوتی که از دهان ما بیرون میآید، مناسبت دارد. یعنی شما میبینید آن معنای حرف با صوتش متناسب است. این را چندبار دیگر هم عرض کردهام. مثلاً چون در شین تفشی هست، معنایش هم همینطور است. بین صوت شین و نحوۀ ادای آن، با معنایی که برای آن پید کردیم، تناسب هست.

بنابراین، ایشان پنج مرحله میگوید، بعد وارد کتاب میشود. تا جایی که تکتک حروف را معنا میکند. در ما نحن فیه، فصل المعجمی کلمۀ «لوح» در معجم ایشان کجا است؟ «لح». لوح و لحم و ... فصل المعجمیش «لح» است. معنی المحوری برای چیست؟ برای همۀ اینها است. در «لوح»، معنی المحوری داریم، در «لح» داریم، در «لحم» داریم. در همۀ اینها معنی المحوری داریم. ایشان الآن میخواه بگوید «لوح» معنا دارد. قشنگ میخواهد بگوید که «لام» یک معنا دارد، «حاء» هم یک معنا دارد، «واو» هم دال بر اشتمال و جمع است. پس «لوح» یعنی معنای لام و معنای حاء. ایشان یک کتاب عظیمی به پا کرده است. عرض کردم که نقطۀ عطف مهمی است.

علی ای حال، این واو این کار را انجام می‌دهد. در همان مقدمه کتاب، به «بثّ» مثال زده بود. خیلی زیب بود. در «بثّ»، الباء للالصاق. ث برای تفرق بود. ایشان گفت ترتیب هم مهم است. یعنی الصاقی هست که به تفرق می‌انجامد. بثّ، یعنی مجتمع بودند و بعد پراکنده شدند. اما برعکس آن «ثبّ» است. «ثبّ» یعنی یک تفرق و سیلان و تذبذبی بود که به الصاق و ثبات رسید. «ثبت» هم همینطور بود. حال اگر وسط آن واو بیاوری؛ «بث» را «بوث» بگویی، یا «ثب» را «ثوب» بگویی.

شاگرد: وثب.

استاد: فعلاً وسط را بیاوریم. اگر واو را ابتدا بیاوریم، با معنای اشتمال تفاوت می‌کند. اینکه واو عطف باشد، اول و دوم را به هم وصل کند. آن واو اول چه کار می‌کند را باید بعداً بررسیم. الآن «ثوب» گویای یک متفرقی است؛ اگر چند چیز متفرق باشد ثوب نیست. ثوب حتماً آستین و یقه و دامن است که یک بدن را به الصاق و لصوق شامل می‌شود و به وحدت بر می‌گرداند. پس تفرق و واحدی است. «بوث» چیست؟ «باث، ای بحث فی الارض». «فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَاباً يَبْحَثُ»[3]؛ با نوکش خاکها را پخش می‌کرد. خود «بحث» همینطور است. «بحث»، «بث» بوده که حاء وسطش آمده است. بحث لغت، بحث خیلی عالی است. جلوتر هم عرض کردم، ان شاء اللّٰه آقایانی که دست به کار هستند، همت کنند و از ابزار و زبانهای هوش مصنوعی استفاده کنند. ان شاء اللّٰه با کمک آنها، مطالب خوبی را به دست بیاورند. علی ای حال، «بحث» هم همینطور است؛ «بثّ» بوده که حاء وسطش آمده است.

مشکلی که الآن دارد این است: ایشان «بحث» و «بث» را در فصل المعجمی جدا می‌کند. «بحث» را باید در «بحّ» ببینی‌دی که یثلّث بالثاء. اما در تاصیل چهارم می‌گویی‌دی «بحث» دارای باء و حاء و ثاء است، باید حرف بزنیم. من نمی‌دانم الفصل المعجمی را چطور آورده‌اند. البته می‌گویی‌دند برای آن خیلی زحمت کشیده‌ایم. اما منافاتی ندارد که اگر بخواهی روی فصل معجمی متمحض بشوی، رهزن تحقیق می‌شود. شما باید فصل معجمی را به یک معنایی مستدرک کنید. ای کم رنگش کنید ای بردارید. اما اینکه الی النهایة فصل معجمی را مهم بدانیم، نمی‌شود.

شاگرد: در فصل معجمی مضاعف می‌کنند؟

تناسب صوت و معنا در کتاب التحقیق؛ ماده «صک»

استاد: ایشان دقیقاً آن جور رفتار نمی‌کنند. ولی خیلی نزدیک است. همه لغوی‌ین اینطور هستند. امروز یک جا دیدم که مرحوم مصطفوی در «صک» می‌فرمایند که لفظش می‌گوید که معنایش چیست. صادش صفیر دارد و کافش ضربه دارد. از جاهایی که در التحقیق به تناسب صوت و معنا اشاره کرده‌اند، همینجا است. البته اسمای اصوات نیست، بلکه معنا را بیان کرده‌اند. اسمای اصوات یک چیز است، اینکه تناسبی بین صوت و معنا باشد، مطلب دقیق دیگری است. ولو نزدیک هم هستند. حکایت صوت ربطی به معنا ندارد. حکایت صوت، حکایت صوت است. معنایی در آن نیست. می‌گویی‌دی آن صوت را دارم حکایت می‌کنم. اما یک وقتی است که می‌گویی‌م یک صوتی است که معنا دارد. مثلاً فاء معنای الصاق دارد. حکایت صوت نمی‌کنیم داریم معنای طبعی آن را بیان می‌کنیم.

تلفیق نحوه ادا و صوت در تشخیص معنا ذیل حرف واو در کتاب المعجم الاشتقاقی المؤصل

ایشان در بخش مقدمه کتاب، لام را معنا می‌کنند؛ حاء را هم معنا می‌کنند، واو را هم معنا می‌کنند بعداً هم «لوح» را می‌گویند. چیزی که جالب است این است که در لام می‌فرمایند: «واللام: تعبر عن نوع من الامتداد من شيء كالتعلق مع تميز أو استقلال». چرا لام را به این صورت معنا می‌کنیم؟ چون در لام یک امتداد هست. «وذلك أخذاً من قولهم: "أُذُنٌ مُؤلّلَةٌ"؛ فقط از لام گرفته‌اند. واو هم جالب بود؛ می‌فرمایند: «واولواو: تعبّر عن اشتمال واحتواء. وذلك أخذاً من "الواو "وهو اسم للبعير الفالج، ووه ذو السنامين»؛ شتری که دو کوهان دارد. ایشان می‌گویند وقتی می‌خواهید «واو» را بگویید، هم دهان شما گرد می‌شود و هم بن زبان هم بالا می‌آید. گویا سنامین تشکیل می‌شود، به‌گونه‌ای که داری لبها بر آن اشتمال دارد. این هم از جاهایی است که بین نحو ادا و معنا ارتباط هست.

خب، ببینید الآن در اینجا بین دو چیز مخلوط شد. کیفیت خود صوت به‌عنوان یک موج موجود در هوا، با کیفیت یک حرف به‌عنوان اینکه عضو دهان شما به شکلی در می‌آید، دو باب هستند. روی اینها باید دقت کنید. فضا تفاوت می‌کند.

و الحمدلله ربّ‌العالمین و صلّی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. نهج البلاغة (بر اساس نسخ صبحي صالح)، ج 1، ص 337.

[2]. علامه مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج 10، ص 252.

[3]. المائده، آیه 31.